

مادر فلفلی من

ارنست فان در کواست

مهرنوش گلشاهی فر

www.ketab.ir



به نازنین مادرم و
عمه گُلیِ مهربانم

که از فکر بودنشان
همیشه دلگرم می شوم.

www.ketab.ir

فهرست

۷	مقدمه
۸	در چمدان
۲۶	آخرین نفر
۳۷	هدیه‌ای از جانب خداوند
۶۰	هر چیزی که محبتی باشد خوب است!
۸۷	رئیس پلیس
۱۱۰	رؤیای هندی
۱۳۶	مرگ مادر بزرگ فورست
۱۵۹	مرد ژولیده
۱۹۰	در هندوستان
۲۲۰	در ایتالیا

مقدمه

کتابی که پیش رو دارید داستانی واقعی است؛ حکایتی زیبا از تلفیق فرهنگ‌ها و آدم‌ها در شرایط مختلف زندگی. در زمان ترجمه‌ی این کتاب لحظات بی‌شماری بود که من با تمام وجودم می‌توانستم حس آن لحظه را درک کنم و همین حس هم ذات‌پنداری، همراهی با نویسنده و نثر روان و زیبایش را آسان‌تر و دلپذیرتر می‌کرد؛ و چه زیبا این نویسنده‌ی جوان ما را شریک ماجراهای خواندنی خود و خانواده‌اش می‌کند. امیدوارم شما هم مثل من از خواندنش لذت ببرید و یادتان نرود در جریان داستان، مثل غذاهای هندی، ادویه‌ی زیادی به کار برده شده است که البته این موضوع چیزی از خوشمزه‌گی آن کم نمی‌کند!

مهرنوش گلشاهی‌فر

تابستان ۱۳۹۰

دو چمدان

همه چیز از دو چمدان شروع شد. مادرم با دو چمدان پر از گوشواره، گردنبندها و دستبندهای مختلف به هلند آمد. اتاقی در خوابگاه پرستاران گرفت و به عنوان پرستار شروع به کار کرد. چمدان‌هایش را زیر تخت خوابش قایم کرده بود. از نظر هندی‌ها، بهترین محل برای قایم کردن وسایل قیمتی و باارزش، زیر تخت خواب است.

یک بار مادرم به من گفت: "دزدها هیچ وقت زیر تخت خواب را نگاه نمی‌کنند."

و پدرم به دنبالش در گوشم زمزمه کرد: "چون در هندوستان کسی تخت خواب ندارد."

آن دو چمدان سالیان زیادی زیر تخت خواب مادرم جا خوش کرده بود تا اینکه پدرم، که از نظر مادرم یک مرد بی‌مصرف هلندی با گوش‌های بزرگ و آویزان به شمار می‌رفت، عاشق مادرم شد چون احساس می‌کرد که او زنی بسیار خاص و زیبا است. چند و چون این قضیه را به درستی نمی‌دانم چون راستش خیلی هم علاقه‌ای به دانستنش نداشتم. بگذارید داستان را از اینجا ادامه بدهم که آن دو چمدان این بار به خانه‌ای در خیابان بلوم^۱ در زیر تخت خوابی دوقره انتقال یافت.